

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ

السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْمَظْلُومِ

گاهی همه به دور پسر جمع می‌شوند گاهی همه به دور پدر جمع می‌شوند

یک عده‌ای به دور پسر گریه می‌کنند یک عده‌ای به دور پدر گریه می‌کنند

خیلی تلاش می‌کند آقا چه فایده این تکه تکه‌هاش مگر جمع می‌شوند

مقدمه

روضه

*از امام صادق(ع) پرسیدند: بزرگ ترین لذت برای یک پدر چیه؟ فرمودند: خداوند بهت فرزندی عطا کنه، این فرزند جلو چشم این پدر و مادر بزرگ بشه؛ برسه به سن جوانی به قدو بالاش نگاه کنی! بعد پرسیدند: آقا تلخ ترین لحظات برای پدر و مادر چه زمانی؟ فرمود: همین بچه جلو چشم این پدر و مادر پَرپر بشه!

*علاقه اباعبدالله به حضرت علی اکبر وصف شدنی نبود! حضرت یعقوب یه پسر داشت، یه مدتی یوسفش نبود می‌دونست که زنده است، انقدر گریه کرد که چشماشو از دست داد(دلا بسوزه برای اباعبدالله)

بخدا داغ جوونش علی اکبر انقد سنگین بود، که حسین رو پیر کرد!

*در منتخب طُریحی نقل شده: وقتی سر مبارک اباعبدالله رو تو طشت مقابل ابن زیاد گذاشتند. اون ملعون یه نگاه به سر کرد، به طعنه گفت: حسین من تو رو قبلا هم دیده بودم اما اینقدر محاسنت سفید نبود! یه وقت دیدن خانوم زینب کبری صدا زد که ابن زیاد خدا لعنتت کنه، بخدا داغ علی اکبر محاسن حسینم رو سفید کرده!!!!

*شیخ شوشتری در مقتلش می‌نویسه: روضه حضرت علی اکبر روضه، وفات حسینه!

همین که علی اکبر به سمت میدان خواست حرکت کنه، نوشتن ابی‌عبدالله «وَأَرْخَى عَيْنَهُ وَبَكَى» بغض راه گلوی امام رو بست، حضرت به گریه افتاد، بعد یه نگاهی به جوونش کرد «فَنَظَرَ إِلَى نَظَرِ آيسٍ مِنْهُ» یعنی میدونم دیگه برنمی‌گردی!

شروع

روضه

گمان مدار که گفتم برو دل از تو بریدم نفس شمرده زدم همراهت پیاده دویدم

نه تیر شمر مرا کشت نه نیزه خولی زمانه مرا کشت، لحظه ای که داغ تو دیدم

سکینه بنت الحسین می‌گه: دیدم پدرم تو خیمه مضطرب و نگران بود، می‌رفت تو خیمه نگاه می‌کرد و برمی‌گشت، یه مرتبه دیدم «فَرَأَيْتَهُ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ» دیدم مرگ داره بر بابام غلبه میکنه، «وَعَيْنَاهُ تَدُورَانِ كَالْمُحْتَضِرِ» هنوز علی اکبر به شهادت نرسیده، می‌گه دیدم چشمان بابام مانند شخص محتضر در دَوَران و چرخش بود.

این حالت احتضار برای ابی‌عبدالله زمانیه که هنوز علی اکبر به شهادت نرسیده، یه جایی دیگه هم آقا به حالت احتضار رسید، کجا بود؟ زمانی که رسید به بدن جوونش. یه موقع هست میگن: «وَنَزَلَ مِنَ الْفَرَسِ» یعنی از اسب پیاده شد اما مقتل می‌نویسه: «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْفَرَسِ» ابی‌عبدالله از اسب خودش رو به زمین انداخت، خودش رو با زانو رسوند به بدن اربا اربا شده علی اکبرش.

بنا نبود که آفت به باغ ما بزنن پسر بزرگ نکردم که دست و پا بزنند

*شیخ حر عاملی میگه: تا اینجا هیچکس صدای گریه حسین رو نشنیده بود اما وقتی به بدن علی اکبرش رسید «فَبَكَى بِكَاءٍ عَالِيًا» داد می‌زد!

*این بدن یه فرقی با بدن حضرت عباس و حضرت قاسم داره، اونم اینه؛ ابی‌عبدالله بالا سر اونا که رسید همشون زنده بودند، دو سه جمله با حسین حرف زدند؛ اما این بدن تنها بدنیه که حسین دیر رسید! اونجا بود که مقتل میگه: «فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ» لخته های خونی که در دهان علی بود رو بیرون کشید «فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ» صورت رو صورت جوونش گذاشت ۷ مرتبه فریاد زد «وَلَدَى عَلِيٍّ» یکدفعه دیدن نفس حسین بند اومده دیگه بلند نمیشه.

اینجا بود که دیدن خواهرش زینب داره خودش رو می‌رسونه به برادر «وَأُخَيٌّ وَأَبْنُ أُخَيٍّ» از خیمه ها افتان و خیزان آمد، چندین بار لباس زیر پاهای خانوم گیر کرد. تا اومد بالا سر اباعبدالله دیدن آقا جون گرفت، بلافاصله بدن علی رو رها کرد! دستان خواهر رو گرفت بلند کرد «وَرَدَّهَا إِلَى فُسْطَاطٍ» به خیمه ها برگردوند خواهر رو، نداشت چشم حرومی ها به خانوم بیفته!

*دلا بسوزه برا خانوم زینب عصر روز عاشورا هر جی نگاه کرد یه محرم ندید که دستان خانوم رو گیره تا سوار مرکب بشه!!!!

تهیه شده در سرویس علمی-فرهنگی خبرگزاری حوزه